

از گوشه و کنار

زهرا اسماعیلی

اندر باب حکایتِ مترجمی که منتظر هزارهٔ بعدی است؛ لیلی گلستان



ورود به دنیای کتاب در ایران، چه در هیئت مؤلف و مترجم و چه در هیئت ناشر، زره و کفش آهنین می‌طلبد و روی زیاد! (که البته از سر عشق است). ضربه از پی ضربه فرود می‌آید، پس باید رویین تن بود تا ضربه‌ها کارگر نشوند و باید پررو بود تا بشود راه را ادامه داد. حال از ضربه‌هایی می‌گوییم که در این بیست‌و‌اندی سال از چپ و راست به من مترجم بی‌گناه وارد شده است.

ضربهٔ اول: توقیف چطور بچه به دنیا میاد...

ضربهٔ دوم: توقیف زندگی، جنگ و دیگر هیچ...

ضربهٔ سوم: توقیف تیستوی سبز انگشتی...

ضربهٔ چهارم: توقیف میرا...

ضربهٔ پنجم: توقیف زندگی در پیش رو...

ضربهٔ ششم و هفتم با هم و یکجا: توقیف بوی درخت گویاو...

ضربهٔ هشتم: مردی با کبوتر...

ضربه نهم؛ در سال ۱۳۶۳ کتاب زیبای *قصه‌ها و افسانه‌ها* اثر لئوناردو داوینچی را ترجمه کردم. حکایت‌هایی کوتاه و هریک با نتیجه‌ای اخلاقی. شخصیت‌های کتاب یا دیگ و کماجدان بودند، یا گل و سنگ و رودخانه. مدیر انتشارات علمی تازه تأسیس شده، دوستی را واسطه قرار داده بود تا از من کتابی برای چاپ بگیرد. من هم این کتاب را دادم. کتاب حرف‌چینی شد و برای بررسی فرستاده شد. ناشر به من خبر داد که دوازده قصه را توقیف کرده‌اند و کاری از دستش ساخته نیست. قصه‌های هشتصد سال پیش و توقیف؟ پاشنه‌ها را ورکشیدم، بیست و سه روز تمام همچون یک کارمند وظیفه‌شناس هرروز به بخش مربوطه در وزارت ارشاد رفتم تا توانستم بررسی جوانی را که جای پسرم بود با زبان خوشِ مادرانه قانع کنم و یازده قصه از دوازده قصه را نجات دادم. هورا! روح داوینچی شاد. قصه دوازدهم هم چند سال پیش از آن در کتاب جمعه چاپ شده بود. پس دو تا هورا...! کتاب نشر و پخش شد. ناشر گفت چون هزینه کتاب از برآوردی که کرده بودند بیشتر شده (که به من ربطی نداشت) پس حق‌الترجمه‌ات را نمی‌دهیم! ... به همین راحتی! مدیر نشر نو که هم دوست من بود هم فامیل ناشر، میانه را گرفت و سه چک مدت‌دار ناشر را برایم آورد، با این شرط که یک چک را پس بدهم! من هم پس ندادم! به همین راحتی! ناشر هم درصدد انتقام برآمد و کتاب را تجدیدچاپ نکرد که نکرد.

ضربه دهم: عدم چاپ مجدد *اگر شبی از شب‌های زمستان مسافری* به دلیل گران شدن کاغذ...

تلخیص از لیلی گلستان، بهمن‌ماه ۱۳۷۴، آدینه، ش. ۱۰۷، ص. ۴۳

<http://www.golestangallery.com/Resources/BlogFiles/22090419222015.pdf>

در باب معنی ویرایش؛ علی صلح‌جو

... سال‌های متمادی ویراستاران تصور می‌کردند که ویرایش یعنی اصلاح جمله. هنوز هم، البته، چنین تصویری وجود دارد. و آن را در گرایش به آنچه «نثر معیار» نامیده می‌شود می‌توان دید. اشکال این گرایش آن بود که توجه ویراستار را از سطح جمله بیرون نمی‌برد. به‌هرحال، توجه بیش‌ازحد به ویرایش زبانی، به‌رغم محاسنی که داشت، سبب شد که جامعه ویراستاران به حوزه‌های دیگر ویرایش توجه نکنند.

بعدها فهمیدیم که گستره عظیمی زیر همین برچسب کوچک (ویرایش) نهفته است. پی بردیم کسان دیگری هستند که نام ویراستار دارند اما کارهایی شبیه کار ما انجام نمی‌دهند. کسانی که بر قله پروژه دایره‌المعارف‌هایی نظیر آمریکانا یا بریتانیکا نشسته‌اند، به احتمال

قوی، به اندازه ما «می‌باشد» را به «است» تبدیل نکرده‌اند، بلکه کارهای دیگری انجام داده‌اند: حدود و ثغور پروژه را تعیین کرده‌اند، آدم‌های دست به قلم و دانشمندان رشته‌های گوناگون را مشخص کرده‌اند، راه ارتباط‌گیری با آنها را یافته‌اند، روزها و هفته‌ها با آنها نشست‌اند و درباره پروژه حرف و رأی زده‌اند، اندازه و سطح علمی و سطح زبانی نگارش مقالات را تعیین کرده‌اند، و کارهایی از این دست. با اینکه این کارها هیچ شباهتی به کار امثال ما ویراستارها نداشت، پی بردیم که آنها ویراستاران کبیری هستند که به آنها chief editor یا editor in chief گفته می‌شود، و ما بعدها روی الگوی آن «ویراستار ارشد» را ساختیم. زنده‌یاد دکتر غلامحسین مصاحب یکی از اینها بود، اما هیچ کس او را به معنای رایج آن روز، ویراستار نمی‌شناخت.

منبع: صلح‌جو، علی. (۱۳۹۱). نکته‌های ویرایش، چاپ چهارم، تهران: نشر مرکز. ص. ۲۷۴.

نصفه ترجمه کرده‌ام!

رمانی از نویسنده شهیر فرانسوی، لویی فردینان سلین در ایران منتشر شده با نام شمال. این کتاب از سوی نشر جامی چاپ شده و گویا هیچ نظارتی روی ترجمه آن نبوده است و الا چطور ممکن است رمانی که اصل آن ۶۲۷ صفحه است، در زبان فارسی به ۳۳۳ صفحه تنزل پیدا کند؟ اولین چیزی که به ذهن می‌رسد این است که شاید نصف آن با ممیزی مواجه شده که به نظر معقول نیست چون عموماً کتابی که نیمی از آن با مشکل مواجه شود اصولاً مجوز انتشار نمی‌گیرد.

بعد اما ناگهان با پیشگفتار عجیب کتاب مواجه می‌شوید که در آن مترجم اشاره کرده وسط راه خسته شده و ترجیح داده علی‌الحساب فعلاً نصفه رمان را چاپ کند!

دیربازی است اسیر سلین شده‌ام! اسیر تیزی، نازک‌بینی، ژرف‌نگری و پرخاشگری‌های دهشتبار گاه پوزش‌ناپذیر سلین! اسیر نیروی ویرانگر و همزمان سازنده سلین! و شناور شدنم در اقیانوس ژرف و بیکران اندیشه‌های توانفرسا و هشداردهنده‌اش و چون توانم بس نبود، میانه راه از پای درافتادم و هنوز سکندری می‌خوردم و نیمه دوم را پس از بازیابی دنبال خواهم کرد.

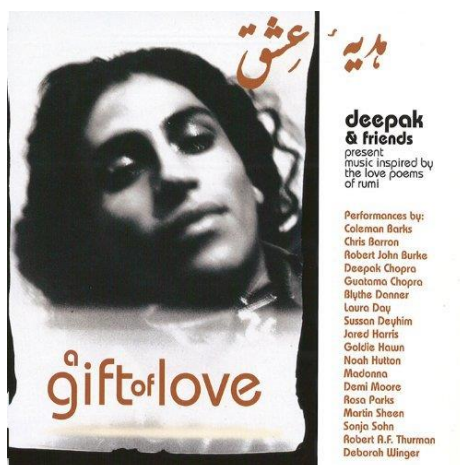
یعنی مترجم علناً گفته فعلاً نصف رمان را ترجمه و چاپ کرده تا بعداً زمانی که از «سکندری» خوردن بیرون آمد، مابقی‌اش را ترجمه کند! بگذریم از نثر دشوار و طاقت‌فرسایی که اصلاً اجازه خواندن همان نصفه را هم نمی‌دهد چه برسد به مابقی.

منبع: سایت اتاق شیشه‌ای خبر / کتاب‌هایی که نباید خواند www.shafaf.ir

نقد ترجمه با ابزار نشانه‌شناسی فرهنگی

آلبوم «هدیه عشق»: مهدی مشایخی

مهم‌ترین اتفاقی که در مسیر ورود کالای فرهنگی مورد بحث به گفتمان فرهنگی زبان مقصد انجام گرفته بومی‌شدن آن در فرهنگ مخاطب است. به نظر می‌رسد آنچه از مولانا در غرب عرضه می‌شود چندان با روح عرفان اسلامی مولانا هماهنگی ندارد و بیشتر به آن بخش‌هایی از عرفان مولانا توجه شده که برای انسان غربی قابل فهم باشد: رمزآمیزی شعری او، زیبایی‌شناسی



مولانا، نوعی معنویت عامه‌پسند و نه معنوی پیچیده و فلسفی، و احساس وجد و شعفی عاشقانه که هم معنوی و هم جسمانی است (نجومیان، ۱۳۸۸، ص. ۷۳). همان‌طور که می‌دانیم تقریباً همه غزلیات کلیات شمس با اشارت و عرض ارادتی خاص به نام شمس پایان می‌گیرد. با وجود این، در هیچ کدام از غزلیات ترجمه‌شده نشانی از شمس نمی‌بینیم یا حداقل اشاره مستقیمی به آن نمی‌شود. علاوه بر این، تقریباً تمامی اسامی و کلماتی که به نوعی بار فرهنگ مبدأ را بر دوش می‌کشند در ترجمه حذف شده‌اند. انتخاب، ترجمه و معادل‌گزینی بعضی اشعار به گونه‌ای بوده که تصویری شهوانی و جنسی در ذهن مخاطب ایجاد می‌کند. انتشار آلبوم هدیه عشق گرچه ممکن است در نگاه اول فعالیت موسیقایی-ادبی به نظر بیاید، در واقع ادامه همان فعالیت انتشاراتی چوپرا در زمینه بهروزی، بهزیستی و سلامتی جسم و روح است. اینک ببینیم مشتریان این محصول فرهنگی چگونه آن را استفاده یا «مصرف» می‌کنند. انتشار و توزیع آلبوم هدیه عشق همسو و همراه با موج مولانادوستی یا به اصطلاح تب مولانایی است که از چند دهه پیش در غرب و آمریکا به طور جدی شروع شده بود... شاید اشاره به چند نمونه از نحوه پذیرش وی خالی از لطف نباشد. گروه‌های کوچک امریکاییان غیرمسلمان مانند انجمن عاشقان رومی، در کرک‌لند واشنگتن، هرچند هفته یک بار دور هم گرد می‌آیند و شعرهای مولانا را نیازمندان می‌خوانند و پس از آن دست به دعا برداشته و چون درویشان به پایکوبی می‌پردازند؛ البته با آهنگ ترکی که اسباب شگفتی ایرانیان در

امریکا است. در خیابان لافایت در شهر نیویورک نیز مشتریان باشگاه یوگای جیواموکتی، که تعدادشان در روز به چهارصد نفر می‌رسد، و از جمله آنان افراد سرشناسی چون مری استوارت مسترسان و سارا جسیکا پارکر، همزمان با پخش موسیقی و خواندن شعرهایی از جلال‌الدین به ورزش‌های روحانی می‌پردازند. همچنین خانم رابین بکر و گروه رقص او با الهام از مراسم درویشان دست‌افشان برنامه‌های متنوع رقص اجرا کرده‌اند: یکی به نام شب، مخصوص رقص یک نفره، و دیگری به نام آستانه‌ها، مخصوص رقص پنج نفره که بخشی بود از برنامه‌ای موسوم به رقص‌هایی از رومی، خوشایند تماشاگران قرار گرفت (لوئیس، ۱۳۸۵).

شاید یکی از جالب‌ترین و درعین‌حال تعجب‌آورترین تأثیرات این آلبوم به نحوه مصرف آن مربوط است، استفاده از آن در قلمرو فعالیت طراحان و دوزندگان لباس‌های فاخر و مد روز است: «مانکن‌هایی که در نمایشگاه لباس دنا کَرَن به طرح‌های جدید مشکی‌رنگ، ذغال‌سنگی، نقره‌ای و خاکستری ملایم مد پاییزی آراسته بودند، در روی باریکه راه صحنه نمایش لباس، پیش چشم تماشاگران درحالی می‌خرامیدند که روایت‌های تازه مرشد هندی آقای دیپاک چوپرا از اشعار مولانا آمیخته به نوای موسیقی آنان را همراهی می‌کرد و مدونا و دمی‌مور در همه این احوال چشم بر آنان دوخته بودند» (لوئیس، ۱۳۸۵، ص. ۶)

علاوه بر این، صنعت مد، طراحی لباس و تبلیغات برای هرچه بیشتر فروش رفتن محصولات خود همچنان از تصاویر ملهم از مولانا کمک می‌گیرد. به گفته بارکس، صنعت کارت‌پستال در امریکا از مولانا استفاده تجاری بسیاری کرده است (نجومیان، ۱۳۸۸). این تصاویر و اشعار علاوه بر کارت‌پستال، روی انواع تی‌شرت، شلوارک، تاپ و لباس زیر (!) و همین‌طور روی لیوان، تقویم رومیزی و دیواری و بالاخره بر روی برخی اسباب‌بازی‌ها به چشم می‌خورد. همراه با بعضی از این تصاویر، اشعاری کوتاه نیز یافت می‌شود که در انتها با عبارت «رومی» نسبت آن با مولانا مشخصاً برقرار می‌شود. بعضی از آنها عبارتند از: من عاشق رومی‌ام؛ زیرکی بفروش و حیرانی بخر؛ تنها از قلبت به آسمان دست خواهی یافت... نکته جالب دیگر استفاده تجاری از نام رومی به صورت ترکیب با دیگر اسامی برای نام‌گذاری محصولاتی است که اصولاً ارتباطی به کاربردهای مذکور ندارند. از آن جمله است اسباب‌بازی‌هایی که نام Rumi Kinoshita Story و Rumis بر آنها نهاده‌اند. این اسم را احتمالاً به این خاطر بر روی این محصولات قالب کرده‌اند که این محصولات نیز در نتایج جست‌وجوی اینترنتی مربوط به رومی جلوی دیدگان فرد ظاهر شود و شانس

فروش‌شان بالاتر رود. در هر صورت، این هم استفاده دیگری است که می‌توان از اسمی پرترفدار کرد. یک جست‌وجوی ساده در کتاب‌فروشی مجازی آمازون با کلیدواژه رومی به ما ۷۵۴۴ عنوان کتاب معرفی می‌کند. دکتر جمیز فدیمن، نویسنده کتاب اساس تصوف در جایی به شوخی گفته است: «من منتظر کتاب آشپزی و ویدئوی ورزشی بر اساس آثار مولانا هستم» (نجومیان، ۱۳۸۸).

منبع: مشایخی، مهدی. (۱۳۸۹). نقد ترجمه با ابزار نشانه‌شناسی فرهنگی، مطالعه موردی: آلبوم «هدیه عشق». در امیرعلی نجومیان (ویراستار). نشانه‌شناسی فرهنگ (ی). تهران: سخن. صص. ۱۷۵-۲۰۱.

با ترجمه ده‌ها کتاب نه ماه از سال را در فقر سر می‌کنم؛ سهیل سُمی

❖ من با حدود صد ترجمه و کلی مقاله، نه ماه از سال را در فقر مطلق سر می‌کنم. به جز معدودی از ترجمه‌هایم، اکثر آنها را به دلیل نیاز مالی و این‌که از سن کم مسئول خانواده شده‌ام، به ناشران واگذار کرده‌ام... تا وقتی جوان‌تر بودم، عشق به ترجمه چشمانم را بسته بود. جز متن هیچ‌چیز نمی‌دیدم. در عالم خیال با هنری میلر در خیابان‌های وبلج قدم و حرف می‌زدم. از خانم اتوود در مورد زنها و روحيات‌شان سوال می‌کردم. با ساموئل بکت حرف می‌زدم و سعی می‌کردم درک کنم که چرا آن‌طور عمل کرد. اما فشار مالی بیشتر و بیشتر شد. سقوط آزاد و محصور در خشکی خانم لسینگ و هنری میلر و خیلی کارهای دیگر را ترجمه کردم. همین معدود کارها را به امید خوانده‌شدن و تجدیدچاپ‌شدن، ترجمه کردم و در کار ترجمه کم‌فروشی نکردم. این متن‌ها به حتم کم و کاستی دارند، اما حد نهایت توان من در آن سال‌ها بوده‌اند. اما چه شد؟ سقوط آزاد نه تنها تجدیدچاپ نشد، بلکه همان معدود تیراژ نخست هم فروش نرفت. کار هنری میلر را بدون دسترسی به کامپیوتر با خون‌دل ترجمه کردم. تمام این کارها، در این چهارده سال چه عایدی‌ای برایم داشته است؟ نه مرکزی و نه دانشگاهی و نه کانونی، هیچ‌جا حمایت نمی‌کند. در مازندران که مسئولان فرهنگی از وجود آدمی به نام سمی بی‌خبرند. در تهران هم، همه درگیر کاروبار خودشان هستند. درکل، این کار و راهی است که خودم انتخاب کرده‌ام. از کسی طلبی ندارم. مردم کشورم بدون در نظر گرفتن مشکلات من و نظایر من هم، به قدر کافی گرفتاری دارند.

❖ باز هم کتاب در عرصه روان‌شناسی ترجمه خواهم کرد. کتاب بعدی، اگر عمری باشد، به حتم از ریچارد بوتبی خواهد بود. همان نویسنده کتاب *فریود در مقام فیلسوف* که پیش از این ترجمه و منتشر کرده‌ام. می‌پرسید نگران آسیب‌خوردن به وجهام نیستم. خوب نه نیستم.

کدام وجهه؟ وقتی بام تا شام درگیر حل ابتدایی‌ترین نیازهای زندگی هستیم، چه فرصتی برای فکر کردن به وجهه می‌ماند.

منبع: کانال تلگرام گروه انتشاراتی ققنوس @qqnoospub

ترجمه‌های الکن کم نداریم؛ حسین معصومی همدانی

حسین معصومی همدانی در این مراسم با اشاره به زبان آثار استاد فولادوند گفت: ما ترجمه‌های الکن کم نداریم و می‌توان گفت یکی از علل کتاب نخواندن جامعه ما، این است که آن‌قدر جنس بد به دست مردم دادیم که افرادی در ابتدا خجالت می‌کشیدند بگویند که ما این کتاب را نمی‌فهمیم و این اثر برای ما نیست! در حال حاضر به راحتی می‌گویند که از این کتاب چیزی نفهمیدیم.

وی افزود: اگر در این میان دانشجویی در میان همکلاس‌هایش بخواهد بگوید که فلان کتاب را خریداری کردم اما از آن چیزی نفهمیدم، برایش مایه شرمساری است و ممکن است تا مدت‌ها نخواهد بگوید که متن کتاب را متوجه نشده است. پس تظاهر می‌کند که می‌فهمد! اما همین فرد در یک برهه‌ای یک‌دفعه ریسمان پاره می‌کند و می‌گوید دیگر سراغ کتاب نمی‌روم و اصلاً بی‌خیال مطالعه می‌شود. این عضو هیئت علمی دانشگاه ادامه داد: ما یکسری مترجم داریم که از طریق نوشتن مقالات در مجلات، ترجمه کتاب و سخنرانی‌های عجیب و غریب در صداوسیما با هنری که نشان دادند، اعتماد مردم از کتاب را سلب کردند. اما در مقابل این افراد، کسانی داریم که اعتماد آفریدند و اعتماد مردم را به نوشته، کاغذ و کتاب جلب کردند.

منبع: سایت انجمن علوم سیاسی ایران www.ipsa.ir

گزارش گاردین از بازار شیر تو شیر ترجمه در ایران در نبود حق تألیف نویسنده؛ سعید کمالی دهقان

محبوبیت داستان‌های خارجی و مشکلات مجوز، در کنار مترجمانی که از خلأ حق کپی‌رایت استفاده می‌کنند، مسئله ترجمه‌های متعدد از یک کتاب را تشدید کرده است - بخصوص برای پرفروش‌ها، برای مثال و کوهستان طنین/نداخت خالد حسینی، حداقل توسط ۱۶ نفر به فارسی ترجمه شده است. اخیراً ارسال فصیحی، مترجم اورهان پاموک نویسنده ترک، هشدار داده این مسئله می‌تواند «فروپاشی ادبیات فارسی» را به دنبال داشته باشد، زیرا بر کیفیت ترجمه‌ها تأثیر می‌گذارد.

حسین سناپور، نویسنده ساکن تهران یکی از ۱۰۰ نویسنده‌ای است که در زمان رقابت‌های انتخاباتی، نامه‌ای به رییس‌جمهور روحانی نوشتند و از او خواستند ایران به پیمان برن ملحق شود. حتی قبل از انقلاب، بعضی از غول‌های ادبی ما مخالف پیوستن به کپی‌رایت بودند. سناپور می‌گوید: تنها در سال‌های اخیر است که ما متوجه آسیبی شدیم که به خاطر نپیوستن زودتر به آن، متحمل شدیم. سناپور می‌گوید برخی از ناشران به‌طور داوطلبانه شروع کرده‌اند به پیوستن به حق کپی‌رایت: یک‌دفعه به‌نظر رسید که موجی از ناشران به‌سمت احترام به کپی‌رایت حرکت می‌کنند، اما این تعداد زیاد نشد... حدود پنج یا شش ناشر آن را شروع کردند اما بعد متوقف شد. او از انتشار بدون مجوز به‌شدت انتقاد می‌کند، چیزی که آن را شبیه دزدی می‌داند. با این حال، مترجمان را سرزنش نمی‌کند. می‌گوید: مشکل این است که قوانین لازم وجود ندارد.

مهشید میرمعزی، مترجمی که بیش از ۴۰ کتاب را از آلمانی به فارسی برگردانده، گرفتن کپی‌رایت قبل از انتشار را شروع کرده است. کتاب‌های جدید او از جمله *قطار شبانه لیسبون* نوشته‌ی نویسنده سوئیسی، پاسکال مرسیه، همگی با مجوز منتشر شده‌اند. او می‌گوید: روز به روز تعداد مترجم‌ها و افرادی که نگران کپی‌رایت هستند بیشتر می‌شود. موضوع کپی‌رایت چشم‌انداز ادبیات و ترجمه‌ی ایران را گرفتار کرده است. این باعث شده خوانندگان اعتماد خودشان را از دست بدهند. نویسندگان هم همین‌طور. بعضی از آنها مثل پل استر، قبول کرده‌اند که مبلغ ناچیزی از مترجمان ایرانی بگیرند، اما دیگران مثل ماریو وارگاس یوسا اعتراض کرده‌اند. سال ۲۰۰۸ هم جی. ام. کوتسی، برنده نوبل از من خواست بیانیه‌ای را به خبرگزاری‌های ایران بدهم که نشان‌دهنده اعتقادش بود که کپی‌رایت فقط مربوط به پول نیست. او نوشته بود: قابل‌درک است که این نویسندگان را ناراحت می‌کند که کتاب‌هایشان، بدون اجازه، توسط آماتورها ترجمه و فروخته شود، بدون اینکه خبر داشته باشند.

اما اگر مترجمانی مثل میرمعزی هم به زحمت کپی‌رایت را بگیرند، هنوز یک ناشر دیگر می‌تواند از یک آماتور بخواهد کتاب را بدون آن ترجمه کند - و سابقه نشان می‌دهد که این کار را می‌کنند. با این حال مانند خیلی‌های دیگر، میرمعزی این تناقض‌های کوچک ایرانی را به‌عنوان یک چیز عادی پذیرفته است: این کابوس ما نیست، بلکه واقعیت زندگی ماست.

منبع: سایت www.irca.news شنبه ۳ تیر ۱۳۹۶؛ مترجم: احسان رضایی
